

تاریخ

علم

کلام



○ سید خلیل علاقبند طوسی

بفش دو ۳

مرجئه

کلمه مرجئه برگرفته از رجاء ، (مهموزاللام) به معنای تأخیر انداختن است و از رجو (ناقص واوی) به معنای امیدواری و طمع در رسیدن به مقصود است.

از یک نظر می توان گفت، هردو واژه یک معنا دارند که همان تأخیر است و کاربرد آن در مفهوم امیدواری از این جهت است که امید هم به گونه ای تأخیر به شمار می آید.

دلیل نامیدن فرقه مرجئه به این نام به پنج وجه گفته شده است :

۱ - مرجئه عمل را در مرتبه بعد از ایمان قرار می دهند، یعنی عمل را جزء ایمان نمی دانند و برآند ایمان، تنها باور قلبی است.^۱

۲ - مرجئه درباره کسانی که گناه کبیره انجام می دهند؛ می گویند نمی دانیم آنها اهل بهشت اند یا جهنم و حکم آنان را تا روز قیامت به تأخیر می اندازیم.^۲

۳ - به عقیده شیعه، مرجئه، علی ابن ابیطالب (ع) را از مرتبه اول تا مرتبه چهارم تنزل داده اند و او را از مقام خود متأخر نموده اند.^۳

۴ - به عقیده شیعه، مرجئه، پنداشته اند که خداوند، نصب امام را به تأخیر انداخته تا مردم خود را انتخاب کنند.^۴

۵ - مرجئه به مرتکبین کبایر امیدواری می دهند که روز قیامت برای همه امید بخشش وجود دارد.^۵

بنیان گذار ارجاء

برخی از صاحب نظران در ملل و نحل (شهرستانی)، بر این باورند، حسن فرزند محمد بن حنفیه، اولین کسی است که در باب ارجاء سخن گفته و در مورد آن نوشتاری را نیز به بلاد مختلف فرستاده

است. شهرستانی با یادآوری این مطلب، می افزاید وی عمل را مؤخر از ایمان نمی دانست، بلکه بر این باور بود که به جا آورنده گناه کبیره، تکفیر نمی شود، زیرا طاعات و معاصی از اصل ایمان نیست.^۶

تعدادی از تاریخ نویسان، حسن و محمد بن حنفیه را از بنیانگذاران نظریه ارجاء می دانند، با این تفاوت که ارجاء یعنی اندیشه سیاسی که در مسأله خلافت کار دو طرف دعوا را تا روز قیامت به تأخیر می اندازد و در مسأله توقف می کنند.

ابن حجر می نویسد : آنچه حسن درباره آن سخن گفته، عدم ابراز عقیده درباره کسانی است که در این فتنه (فتنه درگیری امت در امر خلافت) وارد شدند ولی از داوری خودداری کردند. در نتیجه کار آنها را به ارجاء می گذارد، اما درباره ارجاء مربوط به ایمان، سخن ابراز نداشته و از این نظر بر او انتقادی وارد نیست.^۷ اگر این متن (نقل شده از ابن حجر) درست باشد، نظر شهرستانی، نادرست است. زیرا بر حسب دیدگاه ابن حجر، حسن درباره ایمان و عمل و پیوند آنها مطلبی ننوشته است.

استاد سبحانی در کتاب ملل و نحل خود می نویسد: «این که حسن بن حنفیه، بنیانگذار مکتب ارجاء باشد، با واقعیت تاریخی سازگار نیست؛ چون پدر حسن (محمد بن حنفیه) هنگام قتل عثمان ۱۵ سال و زمان شهادت حضرت علی (ع) ۲۰ سال داشته، بنابراین فرزند او (یعنی حسن) بعد از جریان قتل عثمان، هنوز در عرصه وجود نبوده تا مردم به او مراجعه کنند، افزون بر این، او از اهل بیست آل هاشم و از دوستان ارادتمندان امیرالمؤمنین (ع) بوده است و چنین فردی نمی تواند بنیانگذار ارجاء به این معنی باشد.^۸

درباره این که آغاز پدید آمدن مذهب مرجئه از کجا و توسط چه کسی بوده است، سند معتبری در دست نیست؛ اما مطالب زیر تا اندازه ای واقعیت آن را نمایان می سازد.

ابن ابی الحدید در مورد ارزیابی ارجاء از لحاظ دینی و سیاسی می گوید:

شیخ ما ابو عبدالله اسکافی (م ۲۴۰ ق) گفته است: نخستین کسانی که به نظریه ارجاء روی آوردند، معاویه و عمرو عاص بودند؛ چون بر این باور بودند که ایمان با معصیت ناسازگار نیست. از این روی، هنگامی که به معاویه گفتند: «با کسی جنگیدی که او را نیک می شناختی [یعنی با علی (ع)] و مرتکب کارهایی شدی که [زشتی و نادرستی] آنها را می دانستی، وی اظهار داشت: خدای تعالی همه گناهان را می بخشد. پسرش یزید نیز، در مجلس شام به همین استدلال در مقام جواب امام سجاد (ع) استناد جست»^۱.

این دیدگاه، گرچه به طور قطع قابل اثبات نیست؛ اما شواهد مختلف تاریخی مؤید آن است. چون رواج اندیشه خوارج مبنی بر کافر بودن مرتکبین گناه کبیره، موقعیت حکام فاسق و فاجر را تهدید می کرد. لذا دربار بنی امیه در مقابل، تفکر عدم دخالت عمل در ایمان را تبلیغ می نمود تا از این رهگذر خود را از نسبت کافری پاک سازد و بر فضای وحشتی که خوارج به وجود آورده بودند، چیره شود.

مؤید دیگر اینکه از مختصات مرجئه و یا دست کم گروهی از آنها، دشمنی با امام علی (ع) و گزینش ایشان به عنوان چهارمین خلیفه می باشد، با این همه باید بر این نکته تأکید کرد که اولاً: همه کسانی را که اهل سنت از آنان به عنوان مرجئه یاد می کنند با امام علی (ع) دشمن نبودند. ثانیاً: این کینه توزی با امام بیشتر در

اواخر قرن سوم از سوی مرجئه رواج داشته است.

اصول باورهای مرجئه

مهمترین عاملی که مرجئه را از فرقه های دیگر متمایز می سازد، عقیده آنها درباره حقیقت ایمان است. هیچ یک از گروه های مرجئه، عملی را جزء حقیقت ایمان نمی دانند و معتقدند، ایمان تنها شناخت خدا و رسول است که یک امر باطنی و قلبی است و با وجود شناخت، شخص مؤمن می گردد.

لذا تعریف ایمان به شناخت، در تعبیر تمام فرقه های وابسته به مرجئه، وجود دارد. البته بعضی از آنها، مطالب دیگری را به شناخت اضافه کرده اند. فرقه «صالحیه» از مرجئه، حقیقت را تنها شناخت و معرفت به وجود خدا می دانند و از آن فراتر نمی روند. فرقه «جهیمه» معرفت را رسول را هم اضافه می کنند. فرقه «یونیه» محبت و خضوع در برابر خدا را هم داخل در حقیقت ایمان می دانند و فرقه هایی مانند تجاریه و ثوبانیه اصرار به زبان را هم لازم می شمارند.

ارتکاب گناه کبیره از مسایلی جنجالی میان فرقه های اسلامی و از جمله اولین مسایلی است که اختلاف دیدگاهها در آن سبب ایجاد فرقه های زیادی شد و بر فاصله آنها از یکدیگر افزوده است. گروه خوارج، عنوان کفر مرتکب کبیره داشتند؛ در برابر، مرجئه مرتکب کبیره را مؤمن می دانستند. معتزله، حد میانه را برگزیدند و قائل به المنزلة بین المنزلتین شدند یعنی فاصله ای میان ایمان و کفر. البته ترک عمل اصلی و ضروری اسلام، از روی عمد و به قصد ایستادن در برابر خدا از دیدگاه مرجئه هم موجب کفر می شود. مورد اختلاف، ترک اعمال به عنوان گناه و معصیت می باشد.

مرجئه با اصرار بر جدایی ایمان از عمل، مرتکب گناه کبیره را خارج از حوزه ایمان نمی دانند؛ اما برای فرق گذاشتن میان مرتکب کبیره و کسانی که اهل ارتکاب این اعمال نیستند، مسایلی را مطرح کرده اند. برخی از آنها در این جهت، اهل تسامح بوده و برخی سخت گیری نموده اند به طوری که با بسیاری از غیر مرجئان و در این مسأله، با معتزله هم رأی شده اند. در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. یک نظریه آن است که مرتکب کبیره و تارک فریضه زمانه که مشغول گناه است، درباره اش گفته می شود: «انه فسق» نه فاسق؛ به دیگر سخن چنین شخصی پس از انجام فعل، فاسق نمی شود و تنها در هنگام انجام فعل، به صفت فسق توصیف می گردد.

۲. نظر دیگر، گفتن کلمه فاسق به طور مطلق بر مؤمن گناهکار روا نیست بلکه باید همراه قید، یعنی عملی باشد که او انجام می دهد، مثلاً به تارک نماز گفته شود، فسق در ترک نماز است. بنابراین مرجئه علی رغم تصدیق ایمان مرتکب کبیره، فسق را نیز درباره او روا می دارند. در اینجا مناسب است خلاصه دیدگاهها را از ابوالقاسم بلخی (معتزلی) نقل از ابن ندیم، بیان کنیم. وی درباره این سؤال که چرا معتزله به این نام نامیده شدند، می گوید: «دلیل آن بود که درباره مرتکب کبیرا اهل نماز اختلاف پدیدار شد، خوارج آنها را کفار مشرک و فاسق می خواندند، مرجئه آنان را مؤمن مسلمان و از فساق محسوب کردند. زیدیه و اباضیه آنان را به عنوان کفار نعمت قلمداد می نمودند. اصحاب حسن بصری آنان را منافق و فاسق برمی شمردند. معتزله گفتند: ما فسق را که همه بر آن اتفاق نظر دارند، می پذیریم و عناوین اختلافی را کنار می گذاریم»^۲.

تفاوت ایمان و اسلام در لسان

روایت

بر اساس روایات ائمه اطهار: میان اسلام و ایمان تفاوت وجود دارد. ایمان یک تصدیق قلبی و درونی است و در مرحله‌ای بالاتر از اسلام قرار دارد. اسلام تنها گفتن شهادتین به زبان و به جای آوردن تکالیف شرعی است. امام صادق (ع) در مورد تفاوت ایمان و اسلام می‌فرماید: اسلام همان ظاهری است که مردم برآیند، یعنی شهادت به توحید، نبوت، اقامه نماز، ... و ایمان معرفت به این امور است. اگر کسی به آنها اعتراف کند اما معرفت نداشته باشد، مسلمان گمراه است.^{۱۲} امام باقر (ع) برای تفهیم این مطلب اسلام را به داخل شدن در مسجد الحرام و ایمان را به داخل شدن در کعبه تشبیه نموده‌اند.^{۱۳} بنابراین اگر کسی گناه کبیره یا صغیره‌ای مرتکب شود، از حوزه ایمان خارج شده ولی بر او عنوان مسلمان صادق است و با توبه می‌تواند دوباره به حوزه ایمان داخل شود. اما کفر با انکار و حلال دانستن حرام خدا و یا عکس آن تحقق می‌پذیرد.

این تفاوت میان اسلام و ایمان با بخشی که مرجئه درباره مرتکب کبیره مطرح کردند، تعارض ندارد زیرا آنچه که مرجئه به آن عقیده دارند، این است که گناه کبیره سبب اطلاق نام کفر بر مرتکب آن نمی‌شود. پس در قسمت نخست که مرتکب کبیره کافر نیست، تعارضی با نظریه جداسازی ایمان از اسلام ندارد. این تمایز یک معنای دقیقی است که بیشتر در ارتباط با وضعیت یک فرد دیندار در داخل حوزه دین است؛ چنین فردی ممکن است مؤمن و مسلمان باشد اما هنوز ایمان به معنای یقین در قلبش رسوخ نکرده باشد، با این شخص به عنوان یک دیندار و مسلمان به تعبیر

مرجئه، مؤمن برخوردار می‌شود. تأکید ائمه (ع) بر مفهوم ایمان نیز به همین منظور است، آنها مایل نبودند لفظ ایمان را که نشانه یک اعتقاد عمیق قلبی است، بر مرتکب گناه اطلاق کنند؛ زیرا به مرور زمان حرمت ایمان فرو می‌ریخت. در تاریخ آورده شده که ابوحنیفه و برخی از طرفداران گروه مرجئه مانند عمر بن قیس و عمر بن ذر، به نزد حضرت صادق (ع) آمدند و درباره ایمان از ایشان سؤال کردند؛ امام (ع) از قول رسول الله (ص) نقل کردند که فرمود: «لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق السارق و هو مؤمن» عمر بن ذر پرسید: آنان را چه بنامیم؟ امام فرمود: به همان نامی که خدا بر آنها نهاده، «الزانی و الزانیة»، «السارق و السارقة»^{۱۴}، ...

بنابراین دیدگاه ائمه (ع) تا جایی که مربوط به حفظ حرمت ایمان می‌شود با مرجئه متعارض است، اما ائمه نیز این گونه افراد را مسلمان می‌دانند.

حقیقت ایمان

آیا ایمان یک حقیقت بسیط است و قابل کاستی و افزایش نیست و یا دارای مراتب است و می‌تواند کم و زیاد شود؟ اگر ایمان را یک امر قلبی خالص بدانیم، حقیقت واحدی می‌شود که قابل کم و زیادی نیست؛ همانگونه که بسیاری از فرقه‌های مرجئه گفته‌اند: «الایمان لایزید و لاینقص»^{۱۵}. ائمه اطهار (ع) با طرح این امر که مرتکب کبیره کافر نمی‌باشد و کفر جز با انکار حاصل نمی‌شود، دیدگاه مرجئه را مردود دانسته‌اند و برای ایمان مرحله‌ای را ذکر کرده‌اند که در روایات قراوانی بدان اشاره شده است.

در روایتی که در مورد رد عقیده مرجئه است، امام در مورد ایمان می‌فرماید: ایمان، نیاز به بینه و شاهد دارد

و عمل، بینه و شاهد وجود ایمان است.^{۱۶} به سخن دیگر، تصور ایمان بدون عمل معنی ندارد، حتی با فرض اینکه ایمان یک تصدیق قلبی صرف باشد؛ زیرا این تصدیق، لوازمی را در پی دارد که عمل از بایسته‌ترین آنها به‌شمار می‌آید.

دیدگاه متکلمان شیعه درباره ایمان

متکلمین و فقهای شیعه معتقدند که مسلمان با انجام گناه کبیره از حوزه اسلام بیرون نمی‌رود. برخی از آنان برای یافتن راهی عقلانی برای این باور، با همسان دانستن کلمه اسلام و ایمان، ایمان را به معرفت و اقرار تعریف نمودند. بیشترین توجه آنان در این راستا، طرد دیدگاه خوارج و معتزله بود که مرتکب کبیره را فاسق، و از به کاربردن نام مؤمن و یا مسلمان بر وی خودداری می‌کردند. چنین مسأله‌ای مستلزم آن است که عمل در تعریف ایمان، داخل نشود لذا در صدد استدلال بر این مطلب برآمده‌اند.

ادله متکلمین امامیه تقریباً همانند ادله‌ای است که مرجئه از پیش، به آنها استناد می‌کردند. این آیه: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات»^{۱۸} در صدر این ادله قرار دارد.

آیه دیگر: «و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن»^{۱۹}. از آیه به دست می‌آید ایمان، حالتی است که عمل در آن صورت گرفته و این یعنی دوگانگی ایمان و عمل. آیه دیگر: «و ان طائفان من المؤمنین اقتتلوا»^{۲۰} که دلالت بر آن دارد، مؤمن در هنگام ارتکاب معاصی، هنوز مؤمن است؛ و نشانگر جدایی عمل از ایمان است. آیه بعدی: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین»^{۲۱}. آیاتی نظیر «و لیسک کتب فی قلوبهم الا ایمان»^{۲۲} نیز، محل ایمان را تعیین کرده که همان قلب است و نیز آیه «و

لما يدخل الايمان في قلوبكم»^{۲۳} که دلالت بر محل ایمان (قلب) دارد.^{۲۴}

برای جدایی ایمان و عمل، به احادیثی نیز استناد شده است. اجماع هم دلیل دیگر است؛ زیرا امت اجماع دارد که ایمان شرط عبادت است و یک چیز هیچگاه نمی‌تواند شرط خودش قرار بگیرد. پس ایمان غیر از عبادت است.

شهید ثانی در مقدمه‌ای بر رساله حقایق الایمان پس از بیان ادله فوق، اشکالاتی که بر این ادله وارد شده، طرح نموده و به همه آنان پاسخ داده؛ آنگاه تأکید می‌کند، ایمان تنها معرفت نیست، بلکه نوعی یقین قلبی است که معرفت و علم را همراه دارد.

شهید نظر امامیه را به‌طور خلاصه، این‌گونه بیان می‌کند: «ایمان عبارت است از: تصدیق به وحدانیت خدا، صفات او، عدل، حکمت و نبوت و تصدیق احکام ضروری که پیامبر آورده است. این دیدگاه بیشتر مسلمانان است. شیعه امامیه، تصدیق به امامت ائمه اثنی عشر (ع) و امام زمان (ع) را نیز به مفهوم ایمان اضافه کرده است.

شهید همچنین معتقد است که حقیقت ایمان، نقص و زیاده‌پذیر نیست و ادله‌ای را که به این معنی (زیادت و نقصان) اشاره دارد، از باب کمال الایمان دانسته است. وی وجوه دیگری را نیز، برای توجیه آیات و روایاتی که در مورد زیادت و نقصان ایمان است، ذکر می‌کند و در هر حال اصل ایمان را امری ثابت می‌داند. به نظر وی نزاع موجود در این باب، در اصل حقیقت ایمان است نه در کمال الایمان.

خواجه نصیرالدین طوسی، کفر را عدم ایمان و فسق را خروج از طاعت خدا می‌داند، نه خروج از ایمان.^{۲۵} علامه در شرح عبارت بالا می‌گوید: حق، همان است که مصنف آن را پذیرفته که

مذهب امامیه، مرجئه، اصحاب حدیث و گروه اشعری است.^{۲۶}

نظریه معتزله در مسأله کفر و ایمان، المیزله بین المنزلتین است. به موجب همین عقیده، مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه منزلی بین المنزلتین دارد و اصل، خود را از اصحاب حسن بصری جدا ساخت و عنوان «معتزلی» نیز در پی این جدایی باب شد. وی بنیانگذار فرقه بزرگ معتزله در تاریخ فرهنگ اسلام گردید.

واصل معتقد بود، عنوان «مؤمن» حقیقی سزاوار مدح است. ولی کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود، هرگز درخور ستایش نیست و مؤمن حقیقی هم نخواهد بود. از سوی دیگر، چنین کسی باور اسلامی دارد و خدا را شایسته پرستش می‌داند پس نمی‌تواند کافر باشد و اگر بدون توبه بمیرد،

همیشه در دوزخ خواهد بود، و چون ایمانش درست بوده، در عذاب او تخفیف داده می‌شود.^{۲۷}

معتزله، المیزله بین المنزلتین را جزو اصول پنجگانه خود قلمداد کرده‌اند. گرچه آن را با مسأله جزئی ارتکاب کبیره آغاز نمودند، اما این عقیده را به گونه‌ای گسترش دادند که مبدأ عقلی برایش ساختند، در نتیجه میان دو امر متناقض، آشتی پدید آوردند. این خط فکری در تعالیم ایشان آثار زیادی برجای گذاشت که سازگار ساختن دین و فلسفه یکی از آنها بود.

آنان به سازگاری کامل دین و فلسفه (شریعت و حکمت) معتقد نبودند، اما تلاش می‌کردند میان آن دو همسانی ایجاد کنند.

از نظر معتزله، راه میانه همان است که خدای تعالی بندگان خود را در قرآن، در چند مورد به پیروی از آن سفارش نموده است. از جمله:

«و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس».^{۲۸}

بدون شک معتزله، در مطالعات فلسفی خود، با دیدگاه‌های فیلسوفان یونانی در مورد پایگاه میان دو پایگاه، که آن را وسط زرین می‌نامیدند، آشنا شدند و تحت تأثیر قرار گرفتند. فیلسوفان یونانی در این زمینه بحث‌های زیادی کرده بودند و اندیشه‌های خود را توسعه داده بودند. بویژه ارسطو که فلسفه اخلاق خود را به همین پایه نهاد. ابن مسکویه رازی نیز از وی اقتباس کرده و در کتاب تهذیب الاخلاق به تفصیل پیرامون آن بحث نموده است.^{۲۹}

عقیده مرجئه درباره توحید و صفات خدا

چند گروه از مرجئه درباره خداوند، معتقد به تجسم هستند. می‌گویند: خداوند جسم و به صورت انسان است. دارای گوشت و خون و اعضاء و جوارح می‌باشد؛ در عین حال به کسی شباهت ندارد. در این باره به روایتی منسوب به پیامبر اکرم (ص) استناد می‌کنند که: «خلق الله آدم علی صورة الرحمن». بعضی از آنان، جمله معروف مجسمه را تکرار می‌کنند که: خداوند جسم است اما نه مانند جسمها.^{۳۰} همچنین بعضی از مرجئه عقیده دارند، خداوند دارای ماهیتی است که در دنیا برای ما قابل درک نیست؛ اما در آخرت خدا به ما حس جدیدی به‌عنوان حس ششم خواهد داد که با آن، ماهیت خداوند را درک می‌کنیم. عده دیگری، مانند اهل حدیث و اشاعره گفته‌اند: در آخرت خداوند را با چشم می‌توان دید.^{۳۱}

عقیده مرجئه درباره نبوت و امامت

گروه مرجئه، تصدیق پیامبر را جزء حقیقت می‌دانند و بعضی از آنها معتقدند،

بر نسی به پیامبر ایمان نداشته باشد، مؤمن به خدا نخواهد بود.^{۳۳} گروهی شناخت شخص پیامبر را لازم نمی‌دانند و می‌گویند: اگر کسی بگوید که محمد پیامبر خداست ولی نمی‌داند که از کجا است، شاید اهل زنج باشد، بس است، کماینکه عصمت را نیز در انبیاء لازم نمی‌دانند.^{۳۳}

مرجئه در مورد امامت، مانند اهل سنت آن را انتخابی می‌دانند و خلافت همه خلفا، حتی معاویه، یزید و سایر بنی‌امیه را، مشروع می‌دانند، با اینکه قریشی بودن امام را لازم می‌شمارند. فقط یک فرقه از آنها امامت غیر قریشی را هم پذیرفته‌اند.^{۳۳}

مرجئه در اخبار اهل البیت علیهم السلام

یکی از خصایص مرجئه و یا دست کم گروهی از آنها، دشمنی با امام علی و پذیرش ایشان به عنوان خلیفه چهارم می‌باشد. از آنجا که مرجئه در آغاز، حاضر نبودند در مورد امام علی و معاویه اظهار نظر و شهادت بر کفر یا ایمان آنها بدهند، به مرور به دشمنی با امیرالمؤمنین کشیده شدند.

در نگاه شیعه، مرجئه به مخالفان پیام علی (ع) گفته می‌شد و حتی تعبیری بود که با آن اهل سنت را خطاب می‌کردند. خوارج نیز اهل سنت را مرجئه نامیده‌اند.^{۳۵}

در اخبار ائمه شیعه هم، مرجئه به معنای اهل سنت زیاد به کار رفته و منظور همان معنای ضدیت با امام علی (ع) و اهل بیت (ع) بوده است. در یک روایت از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: «اللهم العن المرجئة فانهم اعداؤنا فی الدنیا و الآخرة».^{۳۶}

در کتابهای روایی شیعه، احادیث زیادی، مرجئه را شدیداً مورد انکار و

مذمت قرار داده است. در روایتی منسوب به امام علی (ع) آمده است: «مرجئه در قیامت نایبنا محشور می‌شوند؛ امام آنها نیز نایبناست. کسانی از غیر امت اسلام، آنها را می‌بینند، می‌گویند امت محمد (ص) نایبنا محشور شده‌اند، به آنها گفته می‌شود: اینان از امت محمد نیستند؛ بلکه کسانی هستند، که در دین تبدیل و تغییر ایجاد کرده‌اند و خداوند نیز اینچنین آنان را تغییر داده است».^{۳۸}

مرجئه به عنوان یک اتهام

تمام مذاهب و فرق اسلامی تقریباً به مرجئیگری متهم شده‌اند. ابن حزم اندلسی، اشاعره و کرامیه را مرجئه می‌دانند.^{۳۹} ابن‌المرتضی و ابن ابی‌الحدید، شیعه امامیه را مرجئه می‌خوانند.^{۴۰} در مقابل نوبختی و اشعری قمی، غیر از خوارج و شیعه، بقیه فرقه‌ها را مرجئه قلمداد می‌کنند.^{۴۱} فضل‌ابن شاذان، از اهل حدیث به عنوان مرجئه یاد می‌کند.^{۴۲} به گفته شهرستانی معتزله و خوارج، مخالفان خود را مرجئه می‌دانستند.^{۴۳}

راز اینکه فرقه و مذاهب اسلامی همدیگر را به مرجئیگری متهم کرده‌اند، سه چیز است:

۱. مرجئه با عقیده خود در بنامه مرجئیگان کبائر، باعنا، فزونی گناه و بی‌مبالاتی در جامعه اسلامی شده بودند. افراد بی‌بندوبار، عیاش، شلهو تران و نیز ستمگران و جبارانی مانند بنی‌امیه به خاطر توجیه رفتارهای خود از عقیده مرجئه، طرفداری می‌کردند. این موضوع سبب بدبینی افراد متدین به عقیده مرجئه شده بود؛ لذا مرجئه در میان متدینان متهم به بی‌دینی بودند و به همین جهت برای کوبیدن طرف مقابل، او را به مرجئیگری متهم می‌کرد.

۲. تعریفی را که مرجئه از ایمان ارائه می‌کردند، با قطع نظر از پیامدهای آن،

اکثر فرقه‌های اسلامی پذیرفته بودند و همانگونه که قبلاً گفتیم، اشاعره، اهل حدیث و امامیه و بعضی از فرقه‌های معتزله، همانند مرجئه ایمان را یک امر قلبی می‌دانند و در تعریف آن، عمل را نمی‌آورند. ولی مرجئه استفاده نادرستی از این تعریف می‌کردند و ارزش عمل را از بین می‌بردند. بنابراین چنان چه هر کسی که ایمان را این‌گونه تعریف کند، مرجئه باشد، بیشتر فرقه‌های اسلامی مرجئه می‌شوند، در حالی که مرجئه گروه خاصی بودند که در همان قرون اولیه از بین رفتند.

۳. احادیثی از پیامبر اسلام درباره فرقه مرجئه نقل شده که مورد نکوهش قرار گرفته‌اند که چند نمونه از آنها را یادآور می‌شویم:

«دو گروه از امت من، بهره‌ای از اسلام ندارند؛ مرجئه و قدریه».

دو گروه از امت من از شفاعتم بهره‌ای ندارند، آنها مورد لعنت هفتاد پیامبر واقع شده‌اند؛ یعنی: مرجئه، قدریه.^{۴۴} «گروه مرجئه؛ یهود این امت اسلام، به‌شمار می‌آیند».

وجود چنین روایاتی در کتب احادیث با قطع نظر از درستی و نادرستی، بیانگر نفرت و انزجار جامعه اسلامی از مرجئه است. از این رو، فرقه‌های مختلف یکدیگر را به مرجئیگری متهم کرده‌اند.

فرجام گروه مرجئه

راز نابودی گروه مرجئه را باید در محو شدن آنان در اهل سنت و جماعت دانست. در پایان قرن دوم هجری، نهضتی از سوی مأمون بر ضد اهل حدیث، برپا شد. این جنبش مشرب معتزلی داشت و بر ضد اندیشه‌های جبری‌گری و تشبیهی اهل حدیث، به فعالیت پرداخت. به دنبال آن، مسأله خلق قرآن را مطرح کرد و بسیاری از عالمان اهل حدیث را که

اکنون اهل سنت نیز ناامیده می‌شوند، مجبور کرد تا به این امر اعتراف کنند. این حرکت تا زمان معتصم و واثق ادامه یافت. نقش محوری در آن بسا احمد بن حنبل بود. او علی‌رغم آزارهایی که دید، در برابر خواست آنان مقاومت کرد. با روی کار آمدن متوکل اندیشه ابن حنبل مورد حمایت وی واقع شد و احمد به صورت قطب و محور اهل سنت درآمد. در این هنگام، همه فرقه‌ها و گروه‌ها، بجز معتزله، شیعه و خوارج گرد او آمدند. وی با تلطیف کردن عقاید اهل حدیث، بویژه در مورد دشمنی با امیرالمؤمنین، راه را هموار کرد. به دنبال حمایت متوکل و فعالیت گسترده احمد و یاران وی که بخشی از آن از ترس غلبه شیعه و معتزله بود، اختلافات داخلی اهل سنت تا حدودی به فراموشی سپرده شد. وضعیت این دوران را می‌توان مانند تحولاتی دانست که بعدها در جریان حذف اختلافات داخلی مذاهب فقهی، پیوند داخلی اهل سنت را از این نیز بیشتر کرد و از تمامی اتهاماتی که درباره ابوحنیفه در قرن سوم و چهارم مطرح بود، صرف‌نظر شد و او نیز، شخصیت مقبولی یافت.

احمد بن حنبل اهل سنت را یکدست ساخت و هر نوع گرایش جز اهل حدیث را که سلفی‌اش می‌نامیدند، از صحنه خارج کرد. پس از آن در بغداد، کمتر مرجعی یافت شد و به مرور در دیگر شهرها نیز مرجسه رو به محو شدن رفتند. در واقع دشمنی مشترک آنها با شیعه، بی‌تأثیر در هضم شدن آنها در اهل سنت نبوده است. با پیدایش مذهب اشعری و حذف تدریجی مذهب سلف، برخی از آراء مرجسه درباره ایمان مورد پذیرش قرار گرفت. زمانی اهل حدیث، عمل را جزو ایمان می‌دانستند اما این تعریف مورد پذیرش متکلمان اشعری و

امامیه قرار نگرفت و رأی مرجسه با تغییراتی اندک تأیید شد. دیدگاه دیگری نیز در این مورد، معتقد است؛ مرجسه موضع بی‌طرفی داشتند و در برخوردهای فکری آن هم از طرف صاحبان قدرت، نتوانستند دوام بیآورند و طرفداران آنان ناچار در جدالهای اندیشه‌ای وارد شدند و طبعاً دیگر مرجسی نبودند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۲۰۲ و ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۹.
۲. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۳۱.
۳. ملل و نحل، همان و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸.
۴. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۷۸.
۵. فرق الشیعه نوبختی، ج ۶ و ملل و نحل، همان.
۶. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۴۶.
۷. همان و بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸.
۸. ملل و نحل، سبحانی، ج ۳، ص ۶۹.
۹. تاریخ گزیده، حمدان مستوفی، ص ۲۶۵.
۱۰. مقالات الاسلامیین (ابوالحسن اشعری).
۱۱. القهزیت، ص ۲۰۱.
۱۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۴.
۱۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۵.
۱۴. مفید، ص ۲۴.
۱۵. الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۲۰۷.
۱۶. الکافی، ج ۲، ص ۴۰.
۱۷. معانی الاخبار، ص ۱۸۷.
۱۸. بقره، ۲۷۷.
۱۹. طه، ۱۱۲.
۲۰. حجرات، ۹.
۲۱. توبه، ۱۱۹.
۲۲. مجادله، ۲۲.
۲۳. حجرات، ۱۴.
۲۴. رساله حقایق الایمان.

۲۵. شرح تجرید، ص ۳۳۹.
۲۶. همان.
۲۷. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ص ۲۹۲.
۲۸. بقره، ۱۴۳.
۲۹. تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، ص ۸۳.
۳۰. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۴.
۳۱. همان، ص ۱۵ و ۲۱۴.
۳۲. همان، ص ۱۹۸.
۳۳. همان، ص ۲۰۴ و ۲۱۳.
۳۴. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۴۳.
۳۵. طبقات الحنابل، ج ۱، ص ۳۵.
۳۶. الکافی، ج ۸، ص ۲۷۶.
۳۷. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸.
۳۸. همان، ج ۲۷، ص ۲۳۵.
۳۹. الفصل ابن حزم، ص ۲۶۵.
۴۰. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۶۹.
۴۱. فرق الشیعه، نوبختی، ۶.
۴۲. الايضاح، ۹۳.
۴۳. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۴.
۴۴. بحار الانوار، ج ۵، ص ۷.